هو العلیم

مراتب انفاق در راه پروردگار متعال (۱)

شرح حدیث عنوان بصری ـ انفاق و گذشت ـ جلسه ۸۹

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه السّلام پس از بیان فقرات گذشته راجع به تفویض امور به پروردگار و تحقق مقام عبودیت، حال نتایج آنها را بیان می کند.

مسئله اول راجع به انفاق بود واینکه بنده در آنچه که خداوند به او عنایت کرده است ملکیتی را احساس نکند.

حال اگر این قضیه محقق شد چه نتیجه‌ای بر این مسئله مترتب می شود؟

نتیجه اش اینست: **فَاذا لم يرَالْعَبْدُ لنَفْسِه فِيما خَوّلَهُ اللَه تعالى مِلْكاً هانَ عَلَيهِ الْانْفاقُ فيما امَرَهُ اللَه تَعالى انْ يُنْفِقَ فيه**، نتیجه این مطلب اینست که اگر عبد در آنچه که خدای متعال به اوعنایت کرده است، به او هبه کرده است و به او اعطا کرده است ...

ببینید حضرت در اینجا نمی فرمایند: فَاذا لم يرَ الْعَبْدُ فی ما فی مَااكْتَسَبهُ مِلْكاً در آنچه که اورا بدست آورده است و کسب کرده و تحصیل کرده عبارت حضرت تفاوت داردمی فرماید: در آنچه که خدا به او اعطا کرده وخدا به او هبه کرده و خدا به او عنایت کرده، در این نکات باید توجه بشود.

چون آنچه را که انسان بدست می آورد نه به جهت استعداد قابل است ونه به جهت استعداد ذاتی ماست ونه به جهت اینست که ما مستحق این اکتساب بودیم ومستحق این إعطا و هبه بودیم بلکه به جهت رافت و عنایت وفضل و بخشش وعطا فاعل ومعطی است خدای متعال ازباب عنایت و بخشش و عطا این را به یک شخصی عنایت می کند واین هبه را به یک شخصی لطف می‌کند و این إعطا را به یک شخصی مبذول می‌دارد. عَلَی کلٍّ حال اگر انسان این مطلب را احساس کند دیگر انفاق بر او سخت نخواهد شد، براحتی انفاق می‌کند، به آسانی بخشش می‌کند. البته درجای خود، که حالا راجع به این مسئله که مسئله بسیار دقیقی است و باید به این نکته پی برد، نکته‌ی بسیار مهم و اساسی که انشاء الله اگر وقت اجازه بدهد در آخر مبحث، امروز به این مسئله بپردازیم، که باید در کجا وبا چه شرائطی و در چه موقعیتی انفاق تحقق پیدا کند؟

اگر انسان به این مرتبه ی از عبودیت برسد دیگر بخشش برای او آسان خواهد شد. براحتی می‌بخشد و فکر نمی‌کند و به دنبال این بخشش فکر او نمی‌رود وبا آن بخشش به آن سمتی که انفاق کرده حرکت نمی‌کند، به عبارت دیگر دست چپش از دست راستش خبر پیدا نمی‌کند این عبارت عامیانه ای که مطرح می‌شود چرا

انفاق برای انسان مشکل است؟ و چرا به این جهت دیگر انفاق برای انسان سهل است؟ چرا اینطور باید باشد؟

اولین مسئله‌ای که خب در اینجا هست و قبل از رسیدن به انفاق و موارد مختلف انفاق باید انسان به این اصل عقلایی توجه داشته باشد که انجام یک کار با سهولت و با راحتی عقلًا ترجیح دارد بر انجام یک فعل با خشونت وبا سختی و با تعب و با زحمت و با صرف نیرو و انرژی زیاد و اتلاف وقت و تضییق نفس و روان و برخورد نامناسب با قضایا و حوادثی که خوب در این زمینه طبعاً پیش می‌آید.

شما می‌خواهید یک مسیری را برای رسیدن به منزلتان انتخاب کنید فرض بکنید از اینجا که خب منطقه شمیران است می‌خواهید حرکت کنید بروید به سمت یک جای نزدیک از اینجا من اینجاها را خوب بلد نیستم. نمی‌دانم چون ...

فرض کنید که یک چند کیلومتر پایین تر از اینجا ازهمین میادینی که نزدیک است. خب از اول سوال می‌کنید آن اقصر فاصله‌ی برای رسیدن به این دونقطه کجاست؟ آن نزدیکتزین فاصله کجاست؟

همه خوانده‌اید، قاعده‌ی حماریه را که خوانده‌اید؟ می‌گویند اگر یک الاغی را در یک نقطه بگذارند یک علفی را هم بگذارند در آنجا. این برای رسیدن به آن علف نمی‌رود دور بزند. همان اقصر فاصله را اختیار می کند این را می گویند قاعده حماریه دیگر، معروف است. که بین دو نقطه اقصر فاصله همان خط مستقیم است. تااینکه انسان یک دایره ۱۸۰ درجه بزند تا برسد به ... خب شما برای رسیدن به میدان، سوال می‌کنید آن خیابانهای نزدیک را، برای اینکه وقتتان کمترصرف بشود بنزین کمتر صرف کنید، زودتر به نتیجه برسید، اعصابتان راحت‌تر باشد اینها همه قواعد عقلائیه است که مردم این قواعد عقلائیه را انجام می‌دهند و در مسائل خودشان از این قواعد عقلائیه استفاده می‌کنند.

هیچوقت شده برای اینکه به میدان برسید شما بروید به تهرانپارس و میدان شوش و میدان آزادی، دور بزنید ... تا فردا این موقع هم نمی‌رسید این می‌شود رجحان عقلی. آن مشکل است، سخت است، این راحت است و به راحتی انسان به این نقطه، به این مسئله می‌رسد.

این مطلب در همه جا غیر از بعضی از موارد خاص که جای مخصوصی دارد که بعداً ذکر خواهد شد غیر از بعضی از موارد خاص که مشمول: افْضَلُ الْعِبادَةِ احْمَزُها است. سختترین عبادت و بهترین عبادت آن عبادتی است که مشکلتر و بر نفس گران تر آید. که او در کجا باید باشد این که عرض کردم مسئله امروز خیلی باید دقت بشود وبسیار مسئله ای است که شاید بعضی از مطالبی که امروزه اتفاق می‌افتد مشمول همین جریان بحث امروز ما باشد این مربوط به بعضی از موارد خاصی است که ذکر شده که انشاءالله در جلسه بعد بسته به تناسب آن وضع و موقعیت مسئله، این قضیه هم مطرح بشود اما انسان کاری را که می‌خواهد انجام بدهد باید سهل تر و سریعترباشد باید سهل تر به مقصود برسد، راحت تر به مقصود برسد.

امام علیه السّلام طبق همین مسئله، می‌فرمایند کسیکه می‌خواهد انفاق کند اگر در یک وضعیتی باشد که‌این انفاق براو سهل تر باشد راحت تر باشد خب این بهتر است تا این که انفاق مشکل باشد نتواند انفاق کند هزار اما و لیت و لعل در یک انفاق قرار می‌دهد وقتی که به انفاق می‌خواهد برسد انگار جان او را می‌خواهند از تنش در بیاورند.

وقتی که می‌خواهد برای خدا قدمی بردارد انگار سرمایه‌ی عمر اورا از او می‌گیرند. چرا اینطور است؟ اصل و ریشه‌ی برای همه این مسائل کیفیت نگرش و کیفیت نظره‌ی انسان است نسبت به این مسائل براساس تعلّقات و عدم تعلّقات نفسانی. مشکل در قضیه و مسئله، پرداخت نیست، قدم درراهی برداشتن نیست. انسان آن قدم را برمی‌دارد انسان آن اقدام را می‌کند. مشکل؛ مشکل نفس است. اگر پای فرزند ما دچار آسیبی بشود، براحتی دومیلیون برای جبران او و برای ترمیم اوهم می پردازیم و هیچ مسئله را برخود سخت و ناهموار نمی‌دانیم اما اگر یک موردی پیدا بشود که احتیاجی باشد پنجاه هزار تومان را نمی‌توانیم بپردازیم چرا؟

چون در صورت اول تعلّق وجود ندارد. فرزند چون وجود باقیه یک پدر است، به عنوان خود شخص به او نظر می‌شود و لذا در پرداخت سختی و مشکل وجود ندارد بیش از این مقدار هم اگر از دستش بربیاید می‌پرازد مگر نداشته باشد، اما وقتی می‌گویند آقا پنجاه هزار تومان بده شخص نیاز دارد برویم تحقیق کنیم بعد ببینیم آیا این مقدار می‌شود؟ نمی شود نصفش را پرداخت؟ نمی‌شود دیگری بیاید نصفش را بپردازد؟ در حالتی که در هر دو قضیه دفع مال از موجودی است. در هر دوجای مسئله از جیب خرج شده، درهردوتای مسئله ازموجودی بانکی پرداخت شده در هردوجای قضیه دیگر برگشتی وجود ندارد اما در این‌صورت به راحتی می‌پردازد بیشتر هم می‌پردازد، اما دراین صورت به سختی می‌پردازد. یک مثال دیگر میزنم کسی را که نسبت به او علاقه دارید نسبت به او محبت داری نسبت به او احساس انس و نزدیکی می‌کنید هر شخصی می‌خواهد باشد یارتان می‌خواهد باشد دوستتان می‌خواهد باشد رحم‌تان می‌خواهد باشد فرد دیگری می‌خواهد باشد بسته به مراتب انس و محبت ببینید داریم نزدیک به مطلب می‌شویم دفع مال و انفاق می ببینید راحت تر است. یک رفیقی دارید تازه امروز به او رسیدید خیلی بخواهید برای او احترام بگذارید اورا دعوت به منزلتان می‌کنید یا یک جایی، هزار تومان دو هزار تومان پنج هزارتومان خرج می‌کنید اما یک رفیق صمیمی دارید خیلی با شما صمیمی است در صمیمیت به یک حدی رسیده است که بین خود و بین او حاجبی نمی‌بینید تا می گوید چه قدر من نیاز دارم اصلا سئوال نمی‌کنید چه مقدارکاغذ؟ درمی‌آورید می‌گویید هر مقدار می‌خواهی خودت برو بنویس و برو بگیر! این تفاوت بین این دو عمل از کجاست؟ این تفاوت بین این دو مسئله از کجا آمده است؟

یک جا بیشتر ندارد و آن‌تعلّق نفس است در آن جاتعلّق وجود دارد نمی‌تواند بپردازد در این جا دیگر این تعلّق وجود ندارد اصلا خود کاغذ را می‌دهد می‌گوید آقا خودت برو بنویس.

چرا اصلا به من می‌گویی خودت برو بنویس خودت برو بگیرخودت برو خرج کن، بنده خودم دیده‌ام‌بعضی از افراد در زمان گذشته از شاگردان مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه که بین این‌ها این مسائل نبود این‌ها در ارتباط با مسائل مالی یکدیگرآن چنان بودند که وقتی اصلا از تو جیب همدیگر پول برمی‌داشتند اصلًا نمی‌گفتند آقا ما این قدر برداشتیم فقط اومی‌دید که إ الان جیبش خالی شد.

یا او می‌دید کم شد و نه می‌گفت به او کی برداشته‌ای؟ و چه قدر؟ و نه او سئوال می‌کرد، این جوری ها.

زمان حضور حضرت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و عجّل الله تعالی فرجه الشریف در روایت داریم موقعیت اینگونه خواهد شد.

یعنی آن شخص می‌رود در دکان یک شخصی هر چه نیاز دارد سوار وانت می‌کند می‌برد منزلش. آن هم می‌آید ....

این دیگر بسته به احتیاج است، البته بی‌انصافی نمی‌کند، حالا به جای یک سماور ده تا بیاورد. نه آن یک سماور بر می‌دارد سماور پنج نفره بر می‌دارد، سه نفره بر می‌دارد به آن مقداری که مورد نیاز است، به آن مقداری که احتیاج دارد.

آن وقت ببینید آن مدینه فاضله و آن جامعه موعود و توحیدی که به ما وعده می‌دادند و وعده می‌دهند آن کجاست و جامعه به چه صورتی خواهد رسید؟ و به چه کیفیتی خواهد رسید؟ و مسئله اقتصاد از دیدگاه فکری انسان خارج می‌شود.

و ذخیره و اندوختن به طور کلی از دیدگاه انسان بیرون می‌آید. این مسئله در آن زمان محقق خواهد شد. البته ما نمی‌گوییم که حالا محقق نمی‌شود. این گوی و این میدان، هر کس هست بسم الله.

من یک وقتی در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه یک همچنین فکری به سرم افتاده بود. خوب از حالا جوانتر بودیم. یعنی الان پیرنشدیم ... منظورم حالا ... یک همچنین مسائلی به سرمان افتاده بود.

جریانی پیش بیاید، موقعیتی پیش بیاید، افراد بتوانند خیلی راحتر باهم ارتباط داشته باشند. یادم است، یک وقت با ایشان به قم مشرف شده بودیم در همان زمان سابق، در مراجعت ما این قضیه را در ماشین با ایشان مطرح کردیم. که ما آقا یک همچنین ...

ایشان فرمودند: دیگر حرفش را هم نزنی ها، اصلا صحبت این را به میان نیاورکه پشیمان خواهی شد، پشیمان خواهی شد. در حالیکه خود ایشان با بعضی از افراد و دوستانشان اینچنین بودند. اما مطلب ...

علی کل حال این مسئله همین است دیگر حالا ما مطلب را گفتیم. امام صادق علیه السّلام می فرمایند: که وقتی انسان به این مرتبه ازعبودیت برسد هانَ عَلَیهِ الانْفاقْ. انفاق دیگر برای او آسان خواهد شد.

حساب را نمی‌رسد، به جا انجام می‌دهد ها، نه به غیر جا. این همان موضوع مهمی است که باید امروز به او برسیم. به جا انجام می‌دهد ولی روی او فکر نمی‌کند. روی او پرونده نمی‌سازد. فکرش را پس ازانفاق دیگر تا سالهای بعد به دنبال او نمی‌فرستد. بابا دادی تمام شد و رفت چه خبر است؟ ما در سال گذشته در فلان روز فلان مبلغ پرداخت کردیم. دیگر تعقیب نمی‌کند. چرا مسئله اینطور است؟ چون قبلًا خود حضرت بیان کردند. تمام گرفتاریها در تمام شرایط، من جمله مسئله‌ی انفاق بر اساس تعلّق نفس پیش می‌آید وقتی که نفس تعلّق دارد خود را محور و مرکز می‌پندارد وقتی که تعلّق نداشته باشد تبعا این مسئله نیست وقتی که نفس تعلّق داشته باشد نمی‌تواند از محدوده‌ی نفوذ وجودی خود و آثار وجودی مربوط به خود پا را فراتر بگذارد و در زندان نفس و اثار وجودی خود، خود را مبحوس می‌کند و در این تار عنکبوت خود را گرفتار می‌کند این مال چیست؟ مال همین است، مال این است که آنچه را که خدا به او داده است اولًا از خود می‌داند دوماً خود را مالک او می‌داند و سوم از خود فراموش کرده است که خودت در چه وضعیت هستی؟ توخودت و وجودت و هستی‌ات از دیگری است آنوقت به این عوارض مترتّب از وجود داری تکیه می‌کنی؟

به قول مرحوم آقا وقتی که به یک چلچراغی، لوستری نگاه می‌کردند می‌فرمودند: خود این لوستر وجودی از خود ندارد آنوقت ما حرکت این لوستررا متصّف، به او بدانیم؟ حرکت این چلچراغ را مستقل از لوستربدانیم و حرکت او را در نظر نیاوریم؟

این خودش در ذات خودش متعلق و وابسته به مبدا و یک منشایی است چطور ممکن است آثار وجودی، مستقل از آن مبدا و مستقل از آن منشاء، لحاظ بشود؟ وقتی که عبد در مقام عبودیت، وجودی برای خود ندید تبعاً آنچه را که به او اعطا می‌شود آن را از خود نمی‌بیند و تبعاً آنچه را که خدای متعال به او اعطا کرده است از نقطه نظر نگرش و عواملی که می‌خواهد بر این مترتب و حوادثی که می‌خواهد بر این بار کند آنها را هم مستند به ذات او می‌داند و در همان موردی انفاق می‌کند که خدای متعال او را امر کرده است یعنی امام علیه السّلام در اینجا مورد را هم بیان می‌کند. سر خود نمی‌توانی انفاق کنی، سر خود نمی‌توانی این مال را بپردازی، سر خود نمی‌توانی هر چیزی را خرج کنی.

باید ببینی خدا به توگفته در کجا خرج کن و در چه موردی؟ وکدام نوع از آن کیفیت مخارج؟ طبق همان باید انجام بدهی. در اینجا کم، در آنجا بسیار، در اینجا متوسط، در آنجا هیچ، در آنجا هیچ، هر چند توقع باشد، هیچ.

در بعضی از موارد انسان ممکن است به این قضیه ابتلاء پیدا کند شخصی از او توقع داشته باشد، خب بی‌خود توقع دارد. انسان صلاح نمی‌داند آن در آن موردی که او توقع دارد خرج کند برای او صلاح نیست. بی‌خود توقع دارد، نباید توقع داشته باشد در یک مورد شخص اصلا توقع ندارد انسان باید در آن مورد خرج

کند این مخارجی که خرج می‌شود ....

دربسیاری از موارد شخص در مورد حیا، و در موقعیت نامناسب اجتماعی قرار می‌گیرد و آن انفاق را می‌کند این انفاق ارزش ندارد.

آقا می‌خواهیم در اینجا حسینیه‌ای بسازیم شما هم در اینجا صاحب عنوان هستید فلان مبلغ هم آمدیم از شما بگیریم. خب می‌بیند این همسایه ها هستند در اینجا، اگر ندهد بد است می‌گویند حاج فلان در اینجا نداده فلان حسینیه می‌خواهد خرج بشود این هم شروع می‌کند یک مبلغی را پرداختن! این مبلغ فایده‌ای ندارد. یک قَران به حسابت نمی‌نویسند، یک قَران، بی رودروایسی.

هیچ نمی‌نویسند، یک وقتی نه، خود شما می‌خواهی یک مبغلی را خرج کنی یا فرض بکنید فلان حسینیه می خواهد ساخته شود، فلان مسجد، آقا به ما اجازه می‌فرمایید از پول خمس، این مبلغ را در مورد حسینیه بپردازیم؟ نه خیر اجازه نمی‌فرماییم مبلغ خمس و سهم امام در مورد حسینیه ومسجد نباید خرج بشود مگر دریک موارد خاص حالا این شخص از جیبش نمی‌خواهد بپردازد می‌خواهد از کیسه صاحب الزمان خرج کند امام زمان راه دارد این پولی که الان برای این مورد دارد صرف می‌شود به اجازه چه شخصی دارد دراینجا خرج می‌شود؟ اگر مایلی، می‌خواهی حسابی برایت در نظر گرفته بشود از جیب مبارک بپرداز اشکالی ندارد، چرا می‌خواهی از مالی که امام دستور داده در موارد خاص باید این مال خرج بشود، چرا می‌خواهی از کیسه امام خرج کنی؟ در نتیجه نه به حساب آن گذاشته می شود نه به حساب این گذاشته می شود هیچ کدام فیما امَرَه اللَه تعالی انْ ینْفِقَ فِیه در هر موردی که خدا گفته، در هر موردی که تکلیف اقتضاء کرده، در هر موردی که مورد رضای مولاست باید خرج کند. هانَ عَلَیهِ الْانْفاق همانطوری که قبلًا راجع به این مسئله عرض شد توضیحش تا حدودی برای این مجلس و برای مجالس بعد می‌ماند و آن اینکه گرچه ظاهر عبارت مسئله‌ی انفاق یک مسئله اقتصادی است و ظاهر منظور امام علیه السّلام در انفاق به مسئله مالی برمی‌گردد اما با توجه به سایر فقرات و آن حقیقت فقه و فقه الحدیث این روایت شریف می‌توانیم بگوییم منظور امام صادق علیه السّلام ازمسئله انفاق مراتبی وسیعتر از جهات اقتصادی است.

یک مرتبه‌ی انفاق، انفاق در مسائل مالی است، انفاق در مسائل اقتصادی است، کمک به ذَوِی‌الحاجات از افراد محتاج و آبرومند و صرف اموالی که خدای متعال چه به صورت وجوب یا استحباب، امر در صرف مال در آن موارد کرده، یکی از مراتب انفاق، انفاق در مسائل جانی است یکی از مراتب انفاق، انفاق در مسائل شانی و شخصیتی است، یکی دیگرکه بالاترین مرتبه‌ی انفاق است، انفاق در مسائل نفسی و آثار ذاتی خود وجود است حالاببینیم در این مجلس تا کدام مرتبه می‌توانیم پیش برویم؟

انسان به یک نحوی و شکلی است که نفس او را که خدای متعال این نفس را خلق کرده به واسطه ابتعاد

ازمسائل ربوبی و گرفتاریهای در این دنیا، تعلقاتی خارج از آن جهات اتصالی خودش و جهات ربطی خودش به منشاء خودش پیدا می‌کند و متاسفانه این جهات هر چه بیشتر بر او بگذرد در نفس او قوی تر و راسخ تر می‌شود و هر چه عمر بگذرد بیرون بردن این جهات واین صفات و قطع اینها برای انسان مشکل تر خواهد شد.

تعلّقاتی که یک بچه دارد خیلی راحت تر و سبک تر است از تعلّقاتی که یک جوان دارد. تعلّقاتی که یک جوان دارد خیلی راحتر از بین می‌رود تا تعلقاتی که یک شخص مسن دارد. تعلّقاتی که یک شخص مسن دارد خیلی راحترازبین می‌رود تا یک فردی که به سنین کهولت واینها رسیده باشد البته در صورتی که درمقام تهذیب نباشد، خیلی مشکل است.

وآن تعلّقات ... البته منظور فقط تعلّقات مادی نیست، کلّ تعلقات نفس است در هر مرتبه به مقتضای شئون و شرایط همان مرتبه خود، تعلقات نفسانی که یک شخص بسیار مسن دارد و برآن تعلّقات خو گرفته است و سالیان سال این تعلّقات در نفس او متمرکز و متركز شده است بسیارسخت تر و کوبنده تر و دشوارترخارج می‌شود تا آن تعلّقاتی که یک جوان در ارتباط با این مسائل دارد لذا رسول خدا یا امیرالمومنین، ظاهراً امیرالمومنین علیه السّلام در تربیت افراد در همان حِکم می‌فرمایند در تر بیت افراد: **عَلَیکُمْ بِالْاَحْداث**. بر شماباد که جوانها را اول پی‌گیری کند در تربیت افراد سراغ جوانها بروید چون جوان تعلّق ندارد زودتر مطلب را می‌گیرد، راحت تر مطلب را می‌گیرد، آسان ترمی‌گیرد اگر قرار بر این است با یک فردی که مسن است و سالیان طولانی از عمر خودش را در این تعلّقات نفسانی و انانیت ها و گره هایی که بر پای خود آنچنان اینها را محکم واستوارساخته که قدرت حرکت را از او گرفته و قدرت نفس کشیدن را از اوسلب کرده است بخواهی بیست ساعت، سی ساعت صحبت کنید تا یک مقدار، یک گره شُل بشود با یک جوان به یک ربع قضیه حل می‌شود چون هنوز درآن مرتبه واقع نشده لذا جوانها بسیار باید به این نکته توجه کنند که این نعمتی را که خدای متعال در این سنین نصیب آنها کرده است که آنها را متوجه ادراک حقایق و واقعیات کرده است این موجب حرکت سریع و جهش و پرش برای عبور از عوالم است که این مسئله برای افراد مسن کمتر دست می‌دهد و کمتر برای آنها حاصل می‌شود و این مسئله، خیلی مسئله‌ی بسیارمهمی است لذا مرحوم آقا در نظر دارم درمجالس خودشان به افرادی از جوانها یا ازغیر جوانها که اینها آمادگی داشتند، استعدادی داشتند و قابلیتی داشتند، به اینها می‌پرداختند با اینها صحبت می‌کردند و آن مطالب دقیق را در لابلای مسائل مختلف به اینها تزریق می‌کردند برای آنکه آن نفس آمادگی بیشتری دارد.

راجع به یک مورد من اطلاع دارم، یک شخصی بسیار بسیار فرد ثروتمندی بود الان لابد به رحمت خدا رفته بسیار فرد ثروتمندی بود اگربخواهم راجع به بعضی از خصوصیتش توضیح بدهم امکان دارد بعضی از دوستانی که هستند خب تطبیق مصداق کنند، راجع به یک قضیه‌ی مسجد مرحوم آقا با ایشان صحبت کردند

کاملًا یادم است ایشان وقتی که داشت می رفت، ایشان را صدا کردند و راجع به یک قضیه فرش مسجد که این مسجد فرش‌هایش دیگر مندرس شده و احتیاج به تعویض دارد اگر برای شما ممکن است نسبت به این مسئله اقدامی بکنید خود آن شخص هم قبلًا به آقا عرض کرده بود که اگر برای مسائلی، افرادی، خصوصیاتی، جهاتی به نظرتان میرسد خودتان تذکر بدهید

باتوجه به این قضیه، بنده در نظر دارم کل آن مبلغی که شخص در آن موقع پرداخته بود حدود بیست هزار تومان یا سی هزار تومان بوده در حالتیکه مسئله خیلی بیش از اینها اقتضا میکرد در حالیکه این مبلغ برای‌یک همچنین شخصی شاید به اندازه یک، یک تومانی یا دو تومانی که در جیب افراد عادی است یعنی اینقدر مسئله ....

خب این چرا اینطور است؟ نماز هم می‌خواند، دعا هم می‌خواند، از کنار مسجد هم عبا بر می‌دارد وتغییر لباس و اینها هم می‌دهد و مفاتیح و قرآن ... و همیشه تسبیح دستش است، در شبهای سه شنبه هم می‌آید و یک قدری هم دورتر می‌نشیند و از مطالب هم استفاده می‌کند اما چرا قضیه اینطوره؟ چرا؟ چون روایت عنوان بصری را مطالعه نکرده ...

اگر می‌رفت ایشان مطالعه می‌کرد و مطالعه‌ی واقعی می‌کرد نه مطالعه‌ی روزنامه‌ای نه مطالعه‌ی داستانی و فکاهی و نویسندگی، مطالعه‌ی درست می‌کرد. برایش مشکل نبود و همین! ایشان هم دیگر هیچی نگفتند همین. خب آقا اینکه نیاز به این ندارد این می‌خواهد با همین قضیه یک قدم تو را بیاورد بیرون، چرا داری در جا می‌زنی؟ چرا خودت را در اینجا گیر انداختی؟ هان! تو که الان آفتاب عمرت بر لب بام است، تودیگر چرا؟ توکه می‌دانی این وضعیت دوام نمی‌آورد دیگر چرا؟ این آقا دوسال دیگر می‌رود مشهد، این مسجد و اینها را واگذار می‌کند خداحافظ شما ما رفتیم.

حتی به نحوی که گاهی از اوقات که ما درهمان زمان می‌رفتیم و به ایشان می‌خواستیم یک مطلبی، یک خبری یک قضیه ای که در مسجد اتفاق افتاده بگوئیم ... می‌فرمودند من دیگر نمی خواهم اسم مسجد قائم را بشنوم.

این اینجوری است خب حالا فرض بکنید که خب این نحو باید .... عمل کرد؟، این تعلّق موجب می‌شود که انسان نتواند حرکتی بکند. قارون، از اول قارون نبود، قارون از اول از یاران حضرت موسی بود. با حضرت موسی رفیق بود، پسر عموی حضرت موسی بود، بسیار با آن حضرت رفیق بود همیشه در کنار آن حضرت بود روزی ازآن حضرت درخواست می‌کند که دعا کن خداوند به او ملکی عنایت کند، تملک عنایت کند، خب حضرت موسی صلاح نمی‌بیند می‌گوید برایت صلاح نیست، اصرار می‌کند. دعا می‌کند بسیار خوب. کم کم ملک پیدا می کند، تملک پیدا می‌کند اموال بر اموال تا به حدی که در قرآن خدای متعال اورا ضرب

المثل قرار می‌دهد ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ القصص، ۷۶ کلیدهای خزائن او را افرادی می‌کشیدند! می‌دانید؟ در آن موقع هر کلیدشان که چند منی نبود مثل همین درها و کلیدها، حالافرض کنید که پانزده یا بیست سانت، حالا هست کلیدهایی که گاهی اوقات در این طرف و آن طرف دیده می‌شود.

خوب این چقدر باید گنج داشته باشد؟ چقدر باید جاهای متعددی برای نگهداری اموال، اشیاء، چیزهای عتیقه چیزهای ارزشمند، طلا، جواهرات باید داشته باشد که آن افراد قدرتمند، افراد توانمند لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ با سختی، وزنه‌ی این مفاتیح را بتوانند این طرف و آن طرف ببرند که دزد نیاید وکلید را نبرد، چه کار نکند ولی این برای او چه شد؟ به یک مرتبه‌ایی رسید این که برای حفظ موقعیت خود دست به شنیع ترین کار، تهمت عمل خلاف وعمل قبیح به ولی زمان خودش، پیغمبر زمان خودش را می‌دهد.

یعنی این انسانی که در یک وقت، خود را از زمره‌ی فداکاران حضرت موسی به حساب می‌آورد ورفیق طریق او بوده، در جنگها با او شرکت می‌کرده، در مسافرتها با او می‌رفته و در کنار او بوده، این تعلّق به کجا می‌رساند انسان را؟ این تعلّق در همه جا هست مگر خودمان را نمی بینید؟ انسان را به جایی می‌رساند که برای از دست ندادن مال، از دست ندادن شخصیت، ازدست ندادن موقعیت، حاضر است ...

چند سال پیش در یک جایی بودیم در آنجا صحبت شد یک شخصی می گفت: که من در یک جا شرکت کردم دیدم عملا نه تنها غیبت می کنند تهمت می زنند می‌گفت من به آنها اعتراض کردم مخدره ای بود می گفت من به آنها اعتراض کردم گفتم آیاروش بزرگان این قسم بوده؟ به این کیفیت بوده؟ گفتم بر فرض که تهمت نباشد آیاغیبت جزء دستورات شما بوده؟ گفتند: برای ارشاد اشکالی ندارد. ببینید!

برای هدایت و ارشاد اشکالی ندارد! یعنی آن دین و مکتبی که بخواهد قوام و ارزش و ثبات خود را بر اساس تهمت زدن و غیبت کردن استوار کند وعلی الاسلام السّلام. لَوْ بُلیت الرَّعیةُ بِراعٍ مِثْلِ یزید دیگر فاتحه اسلام را باید خواند.

امام حسین علیه السّلام در کوچه های مدینه می‌گذشت به یک شخصی رسیدند و فرمودند وقتی جریان به یزید رسیده بود وقتی که کاربه خلافت مثل یزیدی رسیده وعلی الاسلام السّلام.

جدی ما راجع به این قضیه واقعاً فکر کردیم، من خودم فکر نکردم، فکر جدی ها، ببینید آخر چطور می شود؟ مردم در چه وضعیتی قراربابد بگیرند که آن صفات را ... خب پیغمبررا ندیدی بسیار خوب، صفاتش را که شنیدی، خصوصیاتش را که شنیدی.

این مردم بیایند این یزید ورق باز، عرق باز، فاحشه باز، از این بازها هزار تا داشته، این را ببینند روی منبر پیغمبر، نمازجمعه می خواند، برای مردم خطبه نقل می کند یعنی: می گوید من جای رسول خدا هستم! امر من امر است! نهی من نهی است! امر من مطاع است!

اینها از زمان پیغمبر آمده است. نماز از زمان پیغمبر آمده. نماز جمعه از زمان پیغمبر آمده خطبه از زمان پیغمبر آمده، منبر از زمان پیغمبر آمده.

می رود بالا ی منبر می گوید: به من نگاه کنید انگار به پیغمبر نگاه کردید! مرا ببینید انگار پیغمبر را دیدید! معنایش اینست دیگر، دستورات مرا انجام بدهید.

همین چندی پیش که توفیق تشرف پیدا کرده بودم شبها که در مسجدالنبی بودم ساعتها می نشستم وبه این قضیه فکر می کردم‌که آخر چطور می شود انسان در یک موقعیتی فکر کند؟ همین جا، همین جا، این ده متری ما، در کنار همین ستون، همین ستون حنانه، همین ستون توبه، در همین ستون، ۱۴۰۰ سال پیش، برگشتیم به عقب مثل همین امشب توهمین ستون ... امیر المومنین را می آورند. می گویند: باید با این بیعت کنی. قضایا همه‌تکرار؟ آنجا تازه به خودم آمدم عجب! چه مسائلی بوده! چطور می‌شود؟ اصلًا چطور می‌شود برای انسان ... امیرالمومنین می‌گوید: آخر به چه حسابی من باید با این بیعت کنم؟

آخرروی چه حسابی؟ این مرجع تقلید من است؟ که این پدر من است؟ حالا به حساب پدریت و اخوت ازاو تقلید کنم؟ مسئله که اصلًاتقلید نبوده.

آیا این پیغمبر است؟ این از پیغمبر دست خط دارد؟ یهودی آمده میگوید خدا کجاست؟ می گوید خدا علی العرش است میگوید: پس پایین خدا ندارد.

می گوید: بزنید بیرونش کنید. بیا این هم سوادش! حالا می گویند: باید بیایی بااین بیعت کنی! نه ما هیچ چیز سرمان نمی شود باید بیعت کنی.

التفات کردید؟ ما این مسائل را داشتیم ها یعنی: اسلام اندوخته‌ای است از این جریانات، این جریان برای امروز من وشماست، امروزدیگر ما یونجه نخوریم، امروز به جای غذا کاه نخوریم، این برای امروز ما است.

این برای امروز ماست که دست در دست هر کسی ندهیم و زمام امور دنیا و آخرت را به عهده هر نالایقی نسپاریم. معنایش این است. این جریان برای امروز ماست.

امام سجاد را آوردند توی همین مسجد، امام سجاد را آوردند نشاندند. یا با یزید بیعت کن یا گردنت را می زنیم!

مسلم بن عقبه آمد این کاررا انجام داد! ویکی از مسائلی را که بعضی ها اصلا انکار کردند مثل آقا شیخ عباس قمی! انکار کرده گفته: اصلا یک همچنین مسئله ای اتفاق نیفتاده! نه آقا، اتفاق افتاده، گفته کی امام سجاد بایزید بیعت می‌کند؟ نه آقا، اتفاق افتاده! بیعت کرد! گفت بیعت نکنی گردنت رامی زنیم! می زند دیگر، هیچ طوری هم نمی شود! هیچ طوری هم نمی شود!

سه روز مال و جان و ناموس مردم مدینه را یزید بر لشکریانش حلال کرد. سه روز! متوجه اید چه شد؟ ما این مسائل را داشتیم. می گویند اسبها در کنار قبر پیغمبر تا زانو در خون می رفتند.

اینقدر از مردم کشته و نظایرش خوب زیاد اتفاق می‌افتد. اینها همه برای چیست؟ برای این قضیه است باید این انجام بشود، باید آن انجام بشود. چه حسابی؟ چه منطقی؟ هیچ! منطق نمی‌خواهد! خب این مال افراد است. ما چه کنیم؟ ما هم مثل بقیه؟ یا نه. خدای متعال با هر شخصی بر اساس فکری و نفسی و ظرفیت علمی و مدرکات او برخورد می‌کند. این عذر نمی‌تواند ما را موجه سازد. ما نمی‌توانیم دیگر عذر بیاوریم. ما دیگرمتوجه شدیم حالا که متوجه شدیم باید حساب پس بدهیم، باید درست عمل کنیم. هر جا قدم نمی توانی بگذاری، هر جایی نمی توانی بروی، آقا ما چه می دانیم از ما پذیرفته شده نیست، آقا ما خبر نداریم از ما قبول نیست! از ما کسی قبول نمی کند.

هر شخصی پرونده‌ی خاص به خودش را دارد، دونفر دو پرونده دارند و در روز قیامت دوجا می ایستند، دوجا می ایستند. یک عمل را انجام دادند ولی دو جا می ایستند. این ذهنیات و براساس یک استعدادات و آن هم براساس استعدادات دیگر، این روش، روش قارون است.

اما روش اولیاء خدا چیست؟ اولیاء خدا چطور عمل می کنند؟ نمیدانم این قضیه را به رفقا گفته ام یا نه؟ البته تکرارش خب اشکالی ندارد یکی از دوستانمان از رفقا که خداوند توفیق را شامل حالش افزون کرده و از بستگان هم هست. می‌گفت: یک روز رفتم خدمت مرحوم آقا مرحوم آقا با او یک خویشاوندی بسیار نزدیک داشتند می گفت: رفتم پیش ایشان اموالی را من به بعضی ها مدیون بودم گفتم: که آقا من اموالی را ...، شرایط من این است، این کار را کرده ام، این کار کرده ام و الان اموالی را به بعضی مدیون هستم. ایشان فرمودند: خب ما یملکت چیست؟ گفتم: من یک منزل دارم واز آن طرف هم سمتی دارم در جایی درس می داده، استاد بوده همین، من غیر از این چیزی ندارم.

ایشان فرمودند: طبق نظر شرع با تو بگویم یا آنچه را که خودم می‌خواهم.

گفتم: نه آقا! آنچه را که خودتان می‌خواهید، فرمودند: اگردرویشی منزلت را بفروش و قرضت را بپرداز. ببینید اگر درویشی منزلت را بفروش برو از زیر قرض در بیا. شرع این را نگفته ها، البته شرع این را گفته ولی نه شرع ظاهر، شرع ظاهر، توضیح المسائلی می‌گوید: نه!

شخص اگر مفلس بشود و محجّر بشود که حکم تحجیر به او بار بشود چند چیز او معاف است. یکی مرکب او ویکی منزل او ویکی هم اثاث بیت او وبقیه را حاکم شرع تقسیم می کند به آن غرما، به هر کسی یک مبلغی به حسب تناسب می‌پردازد، این مال شرع رساله‌ی عملیه‌ای است. ما یک شرع دیگه هم داریم! شرع چی؟ شرع امیرالمومنین دینی که امیرالمومنین! آن دین را بر خود می پسندد و آن دین را به همه نمی‌گوید و به

همه توصیه نمی‌کند نه این که به همه توصیه نکند آخر کسی نمی پذیرد لذا می آید با افراد بر همین ظاهر عمل می کند، آن چیست؟ آنی که طلب کارند، بپرداز اقا، خودت را راحت کن، از فکر مردم بیا بیرون، نگذار افکار مردم تو را تعقیب کند، نگذار وقتی که داری می‌خوابی بدانی شخصی در فکرتو است، این کار را نکن، خودت را راحت کن، از نفوذ مردم راحت کن. الان هشت سال است که مرحوم آقا از دنیا رفتند، همین دو سه هفته پیش ما با هم صحبت می‌کردیم می گفت فلانی! می دانی چی حساب ما را رسید؟ این کلام پدرت حساب ما را رسید، همین، اگر درویشی منزلت را بفروش. این می شود چی؟ هان علیه الانفاق، وقتی که عبد درخود چیزی نبیند، هان علیه الانفاق، منزل خودت را بفروش، خب می رویم یک جایی اجاره می‌کنیم بالاخره توی خیابان که نمی‌مانیم، یکی ما را می‌برد توی خانه‌اش، بالاخره یکی دلش به حال ما می‌سوزد، رفیقی پیدا می‌شود می‌گوید آقا فعلا بیا تومنزل ما بمان.

او عوض می‌شود، این طور نمی‌ماند، عوض می‌شود. مسائل عوض می‌شود، تغییر پیدا می‌کند. این‌مربوط به حساب. این مسئله خب تا این مقدار توضیح من خیال می‌کنم رفقا دیگرمسئله را گرفته باشند. به مسائل دیگربپردازیم.

الان ساعت چند است؟ این‌جا که ساعت نیست! اقلًا منزل آقای دکتر یک ساعت ...! هان آن گوشه گذاشته‌اند. حالا این دفعه ساعت را ... نه این جا هم که من نمی بینم، این جا مانع است، ساعت را دفعه دیگر بگذارید مقابل که ما دیگر این‌قدر رفقا را اذیت نکنیم و زودتر مسئله را تمام کنیم.

مسئله دوم انفاق در جان است. این مطلب را عرض می کنم و نسبت به مسائل انشاءالله برای جلسه بعد چون ظاهراً رفقا خسته شدند و کم کم در دلشان ...، خب نباید انسان ...

مسأله دوم انفاق در جان است. خدای متعال این جانی را که به انسان داده، این زندگی که به انسان داده است این زندگی را بر اساس یک قوانین و بر اساس یک برنامه‌ای برای انسان مقرر کرده اگراین حیات، طبق این برنامه پیش برود انسان، شخص موفق و رستگاری خواهد بود اگر طبق این برنامه پیش نرود نه تنها هیچ نفعی ازاین زندگی ... چه شصت سال، چه ششصد سال، چه شش هزار سال، آن دیگر در طولانی و نزدیک بودن تفاوتی نمی‌کند وقتی که این، طبق آن برنامه پیش نرود، طبعاً چه خواهد شد؟

دیگراین زندگی اثرخود را ندارد که هیچ، بلکه موجب نکبت و موجب وبال برای انسان خواهد بود. این جان به دست خدا است. امام علیه السّلام می‌فرماید درتعلّق نسبت به جان و نفس، پای خودت را کنار بکش.

جان خود و زندگی خود را از خود نبین، حیات خودرا از خود نبین، خودرا موجودی ببین که خدای متعال تورا خلق کرده و روزی هم خواهد برد. ودراین مسئله شکی نیست. بین خلق و بین رفتن، این حیاتت

را به خدا بسپار هر کاری خودش می گوید به هر نحو که خودش می گوید خرج کن و در هر جا که خودش می گوید باید صرف کنی

نه آنچنان باید باشی که اگر دستور آمد جانت را در راه خدا انفاق کنی، تکاهل کنی و زندگی دنیا را بر سعادت آخرتت ترجیح بدهی. خب در زمان پیغمبر هم بودند وقتی که آیه جهاد می‌آمد آن منافقین، آنهایی که زندگی دنیا را بر سعادت ابدی می‌خواستند ترجیح بدهند و به عبارت دیگر عوارض را بر آن حقیقت و ذات می خواستند ترجیح بدهند. آنها می آمدند پیش پیغمبر بهانه می آوردند. آقا زنمان مریض است؟ آقا خودمان چلاغیم؟ آقا سرمان درد می کند. آقا گرفتاری فلان داریم، آقا طلبکارها آمدند.

خب رسول خدا هم چه می گفتند؟ خودتان می دانید، حکم شرعی این است خودتان می دانید وهمینطوراین مصیبت را امیرالمومنین هم داشتند. بعد از مسئله خلافت چند نفر آمدند پیش امیرالمؤمنین که از زمره‌ی آنها همین عباس عموی پیغمبر بود و ابن عباس و ابوسفیان و عده دیگر که چرا برعلیه اینها شما قیام نمی کنید؟ و چه بوده وچه بود ...!

همان موقع امیرالمومنین علیه السّلام به افرادی که آنجا بودند فرمودند: بسیار خب، من فردا قیام می کنم، همه امشب سرهایتان را بتراشید فردا با سرتراشیده دراینجا حاضر باشید. فردا چهار پنج نفر بیشتر نیامدند.

پنج نفر بیشتر در روایات ذکر نشده که آمدند. ببینید حرف، تمامش حرف است، وقتی که می بیند قضیه جدی است نه.

و انسان می تواند خودش را امتحان کند و خودش را بیازماید که تا چه مقدار می تواند نسبت به این مسئله جلو باشد؟ این یک مقدار قضیه است اما طرف دیگر قضیه که مسئله بسیار مهمی است این است که انسان از آن طرف نیفتد.

یعنی وقتی که آمادگی برای ایثار و انفاق دارد این آمادگی انفاق و ایثار موجب نشود که از تکالیف خارج بشود و در غیر از آن موقعیتی که خدا و رسول و ولی او دستورداده اند بیاید این ایثار و انفاق را در آنجا انجام بدهد.

آن هم غلط است هردوی اینها خلاف است امام علیه السّلام می فرماید وقتی تو جان خودت را مالک نیستی و مالک تو دیگری است. باید درایثارو انفاق و در صرف این مایملک، رعایت حال مالک راکنی نه خودت را، وقتی که تو مالک جانت نیستی و خدا مالک توست دیگر نمی توانی بگویی من می خواهم اینجا جانم را فدا کنم بی خود می خواهی! بی خود می خواهی فدا کنی. حق نداری در ملک او تصرف کنی. عرفا این را می گویندها. عارف این را می گوید ببینید چقدر مسئله فرق می کند. یکی می گوید آقا بیا برو کشته بشو شهید بشو، چه بشو، فلان، این حرفها، یکی میآید می گوید از خود نباید ببینی. باید بدانی که در چه وضعیتی

هستی؟

آیا مولا به تو دستور داده یا مولا به تودستور نداده؟ آیا مولا به تو گفته جانت را در اینجا انفاق کن؟ یا مولا گفته در اینجا صبر کن؟ بیایست، نتیجه اش در کجا ظاهر می شود؟ درآن جایی که یک قضیه پیش بیاید. آقا برویم این کار را انجام بدهیم، آقا برویم فلان کار را بکنیم، آقا برویم اقدام کنیم، آقا برویم تودهانی به این بزنیم، آقا برویم این را سر جایش بنشانیم، آقا بیا ...

درزمان پیغمبرمگر نبود؟ در زمان امام مجتبی علیه السّلام مگر نبود؟ شما فکر می کنید در زمان امام مجتبی علیه السّلام همه افراد خلاف کار و این چیزها بودند؟ نه آقا! اصحاب امام مجتبی بسیاری از آنها افراد منظم ومنزه واهل راه و اهل حال و اهل مراقبه بودند اما نکته را در نیافته بودند. وقتی که تو در زیر پرچم امام مجتبی علیه السّلام هستی دیگر تورا چه سزد که بیایی به امام علیه السّلام بگویی بروید این کار را بکنید، معاویه را سر جایش بنشانیم، تکه تکه اش کنیم، فلان.

امام می گوید نه! من نمی خواهم این کار را انجام بشود. وقتی که تودر زیر لوای امام مجتبی علیه السّلام هستی دیگر نمی توانی از خود بیش از آن تکلیف و بیش از آنچه که به تو امر شده قدمی جلوتر بگذاری. یک قدم جلوتر گذاشتن، تصرف در ملکیت امام است چون امام مالک ماست الان امام زمان علیه السّلام مالک الرقاب همه ماست. یعنی: ما الان ملکیت برای خود نداریم مالک ما کیست؟ امام علیه السّلام است البته امام جنبه‌ی استقلال ندارد، آن چون ولایت پروردگاررا دارد و متجلی به ولایت پرودگار است والا خود او ابدا، اگر در مقابل خدا بخواهیم قرار بگذاریم امام زمان صفر، صفر، صفر، صفر، صفر، صفر، هیچ تفاوتی، صفر ...

وقتی آن ولایت کلیه در یک شخصی طلوع می کند پس آن ولایت، مالک است نه آن بروز وظهور و مظهریتی که الان تحقق پیدا کرده، دقت کنیم ها!

امام زمانِ جدای از تولی به مقام ولایت، آن امام زمان صفراست هیچ ارزشی ندارد. با یکی از افرادی که در همین خیابان می‌روند هیچ تفاوتی نمی کند. امام زمان یعنی شخصی که ولایت کلیه الهیه نه اینکه به او عنایت شده از در یچه‌ی نفس او بروز و ظهوردارد. نه اینکه خدا ولایتش را از جیبش خارج کرده، گذاشته توجیب او، خدا ولایت را از خودش سلب کرده، داده به او! اینطوری که مردم خیال می کنند، نه! اینطور نیست، این شرک است، این ثنویت است. ولایتی که امام علیه السّلام دارد نفس ولایت خداست و عین ولایت خداست ودویت معنا ندارد همان ولایت را خدا ممکن است به یک شخص دیگر هم عطا کند. همان ولایت را ممکن است خدا به کسی دیگر بدهد و به اندازه‌ی سر سوزنی امام زمان این مطلب را به خود نمی گیرد که بگوید خدا این را به من داده، خدا این را به من داده، همینکه به خود بگیرد خدا می گوید: ها! گرفتم، حالا با بقیه چه فرقی می کنی؟ حالا برو پیدایش کن. این مطلب هست!

امام علیه السّلام درتمام مدت عمرش بر خلاف ما در تمام مدت عمرش حتی یک ثانیه به نظرش نیامده که من الان دارای مقام ولایتم. تمام. من بگویم افکار امام زمان را، استغفرالله ما داریم در ... امام ...

حالا این مقدار را حضرت به ما اجازه می دهد انشاء الله. این جسارت و تجرّی را اجازه می دهد. امام زمان علیه السّلام می دانید الان چه فکر می‌کند؟ تمام فکر حضرت این است که او ولایت دارد. عمل را انجام می دهد ولی می گوید او می کند. نه اینکه تصنعاً وتواضعا، واقعاً می گوید: اگر یک واقعیت در دنیا باشد همانی است که در نفس امام زمان می گذرد. در عالم کون دخل وتصرف می کند ولی می گوید: او دخل وتصرف می کند نه من. او، ضمیررا به او برمی گرداند نه به انَا، به هو.

رسول خدا، ماه را دونصف کرد ولی گفت: او دونصف کرد نه من، مرده را زنده کرد ولی گفت او زنده کرد، ما میگوییم، من، اشکال ازهمین جا پیدا می شود.

تمام دعواها در دنیا بر سر انَا و هو پیدا می شود اگر ما جای این دوضمیر را باهم عوض کردیم. به این راحتی البته به این راحتی هم نیست ها.

یک روز مرحوم آقا در جلسه می فرمودند: خب ما گاهی با ایشان شوخی می کردیم، می فرمودند: بعضی ها منازل را به چهل طریق تقسیم کردند. بعضی منازل را به هفت طریق تقسیم کردند خواجه عبدالله انصاری به چهل طریق. فلان کس به صد طریق، نمی دانم عبدالله بت به چه قدر! اینها....

اما بعضی ها آمدند راه را خیلی کوتاه کردند. خیلی کوتاه هم هست و این را بعداً توضیح می دهیم واین را در این جلسه، ... اعتراضاشان بلند می شود چون منتظرین زیادهستند، باید به بقیه مسائل هم رسیدگی بشود، ازاین نقطه نظر، دیگر ما مجلس را بیش از این طولانی نمی کنیم، البته ما که راحتیم! آنهایی که اینجا هستند

ایشان می فرمودند: بعضی ها آمدند و منازل را به یک منزل تقسیم کردند، یک منزل آقا، یک قدم، یک قدم، عبور از نفس.

یک قدم بر هر دوعالم نِه *** که گامی بیش نیست

گفتم: آقا ما تو همان یک قدم پدرمان در می آید! فرقی با آن صد منزل ندارد یک قدم با آن صد قدم فرقی ندارد ... ولی خب انسان می تواند، خداوند این قدرت را به انسان داده و راه و روش آن را هم نشان داده، انسان می تواند این یک قدم را برای خود آسان کند. آسانترکند، مسئله را بررسی کند، به مسائل برسد، کم کم می بیند یک مقداری راحت شد، از دیروزش بهتر شد، یک مقداری راحت تر الان با مطلب برخورد می کند. از این جلسه که می رود بیرون می بیند یک قدری قضیه برای او راحت تر است وقتی به خود فکر می کند، می بیند می تواند، این مسائل را باید تکرار بکند باید طبق نظر باشد، اینی که ما بیایم و احساسات ما را بگیرد وببینیم که هر طوری شد! اینها ارزش ندارد.

در دستگاه خدا احساسات نیست، در دستگاه خدا علاقه و عشق مغایر با منطق و عقل نیست اینها همه اش تخیلات است. یکی می گفت، آقا ما عاشق هستیم این حرفها سرمان نمی شود. نه آقا! اینجا کسی عاشق نمی خواهد اینجا عاقل می خواهند. یک وقتی یکی آمده بود به مرحوم آقا می گفت: من در حرم امام رضا علیه السّلام بودم یکی آمده بود یک حرفهای عجیب و غریب می زد بعد گفت ظاهراً عشق امام رضا او را گرفته بود و عقلش را از دست داده بود ایشان فرمودند که: عشق امام رضا انسان را عاقل می کند! دیوانه جایش دیوانه خانه است!

کی گفته عشق امام رضا آدم را دیوانه می کند؟ کی گفته عشق امام علیه السّلام انسان را از آن مبانی منطقی بیرون می آورد؟ کی گفته عشق امام علیه السّلام ا نسان را دست خوش احساسات می کند و انسان اعمالی را که انجام می دهد وافعالی را که انجام می دهد بر اساس محبتهای افراطی غیر منطقی باید انجام بشود؟ تمام اینها با مراتب سلوک منافات دارد.

همین امام علیه السّلام در یک جا می گوید جان خودت را فداکن در یک جا می گوید نباید فدا کنی، در یک جا می گوید باید بروی، در یک جا می گوید نباید بروی. اگر زیارت امام علیه السّلام که اینقدر درآن تاکید شده، اینقدر درآن توصیه شده است، برای انسان مبهم باشد این زیارت، زیارت مطلوب نخواهد بود وقتی که به زیارت، انسان می رود باید بداند که راه امن وامان است، سرخود حرکت کردن و این مطالب را ندیده گرفتن، عاقبتی برای انسان ندارد و انسان به آن کمال مطلوب نمی رسد.

همان سیدالشهدا که درروزعاشورا دعوت می کند برای جهاد و برای انفاق، خود او برای موارد دیگرحد ومرز قرار داده است. عدم توجه به این مسائل موجب می شود که ارج و ارزش زیارت انسان افت پیدا کند.

یادم است در آن زمانی که بعضی ازمخالفین مرحوم آقای حداد برای زیارت کربلا آمده بودند یک شب ایشان رفته بودند برای دیدنشان، حدود بیست روز از زیارت آنها گذشته بود البته من در آن مجلس نبودم خود آقای حداد این قضیه را نقل کرد وقتی که رفتند در آنجا، به یکی از آنها خطاب کردند شما که آمدید زیارت، خبر از زن و بچه تان دارید؟ آیا میدانید که آنها درچه وضعیتی هستند؟ یا همینطوری آنهارا به امان خدا رها کردید؟ درست بر آنچه که اتفاق افتاده بود خبر دادند. دقیق.

یکی ازآن افراد از همان معاندین که مر حوم آقا اسم ایشان را در روح مجرد نیاوردند، سیدی بود هندی واین از مخالفین و معاندین صد درصد با مرحوم آقای حداد و طریق عرفان بود واز شاگردان یک شخص زاهد که در کربلا به زهد وبعضی از کرامات هم معروف بود، از شاگردان او بود وخیلی مخالف با عرفان بود.

یک سیدهندی بود که ظاهراً دو، سه سال پیش از دنیا رفت می‌گوید: آقا شما به این مطالب چه کار دارید؟ عشق امام حسین اینها را کشانده. ایشان فرمودند: امام حسین به شما گفته بیا اینجا و زن و بچه ات را

الان در این شرائط نگه دار. امام حسین به شما گفته؟

یعنی: این عارف وقتی که می خواهد نگاه کند، نگاه به واقعیت می کند خدای نکرده نیاد و آن احساسات بیاید و آن حقایق را از دل بیرون کند و خود جایگزین او بشود و حقایق و منطق جای خود را با احساسات عوض کند.

زیارت سیدالشهدا، زیارت عقلایی ومنطقی باید باشد، باید مسیر امن باشد، احساس امنیت باید بشود در یک همچنین شرائطی که اوضاع مبهم است، معلوم نیست این زیارتها مورد نظر باشد در بعضی از شرائط خاص که تکالیف خاص در آن شرائط دارد یک همچنین مواردی اتفاق افتاده اما نه هر جا.

البته متصدیان امرو مسئولین باید به این عشق وعلاقه‌ی مردم به اولیاء دین توجه داشته باشند و موقعیت را برای افراد سهل و آسان کنند و وضعیت را برای افراد مهیا کنند و شیعه را از زیارت اماکن متبرکه مانع نشوند. ما غیر از ائمه علیهم السّلام مگر چه داریم؟ این ائمه را از دست ما بگیرند مثل همین سنیها هستیم. هیچ تفاوتی نداریم مگرمردم شیعه غیر از این ائمه چه دارند؟ غیر از این زیارتها مگر چه دارند؟

اگر این امام رضا در ایران نبود ما چه می کردیم؟ ما غیر از امام رضا چه کسی را در ایران داشتیم؟ تمام ملجأ و پناه مردم ایران زیارت امام رضا است. غمی دارند می روند امام رضا، غصه ای دارند می‌روند زیارت‌امام رضا، حاجتی دارند بلند می شوند می روند زیارت امام رضا، دلشان تنگ می شود میروند زیارت امام رضا، چه چیزی داریم ما؟

خدای نکرده تسامح و تساهل در این مسئله، موجب بر انگیخته شدن غیرت پروردگارو بروز و ظهور صفت قهاریت او خواهد شد. باید مسیر برای عاشقان ولایت هموار باشد، راه باید باز باشد هر کسی می خواهد باید برود زیارت کند.

نباید مسیر بسته باشد کسی نمی تواند ممانعت کند از زیارت، ولی افراد هم باید رعایت این مسائل را بکنند و توجه داشته باشند که آن زیارتی مطلوب است که توأم با موازینی باشد که خود اینها برای انسان بیان کردند، مگر جان را به همین راحت باختن هنر است؟ خب انسان از پشت بام خودش را بیاندازد پایین! مگر هنر است؟

آن زیارت، زیارت است که طبق دستور باشد، در زیارتی که دلی شکسته بشود آن زیارت فایده ای ندارد، در زیارتی که مشکلی برای بعضی پیش بیاید، آن زیارت فایده ای ندارد، در زیارتی که مخالف بارضایت پدر ومادر باشد آن زیارت نتیجه ای ندارد، در زیارتی که براساس تهییج احساسات باشد آن زیارت نتیجه ای ندارد، زیارتی که براساس عشق و علاقه ی منطقی و مقام عبودیت باشد آن ارزش دارد و آن دیگر حساب ندارد. آن چه حسابی دارد؟ همانی که پیغمبر فرمودند: کسی که فرزندم را زیارت کند در کربلا، بیش ازهزار حج و

هزارعمره، خدا به او ثواب می دهد آن این زیارت است. زیارتی که انسان دقیق بر طبق موازین باشد یک جا می گویند برو، یک جا می گویند نرو.

امیر المومنین در یک جا می گوید برو، برو وسط لشگر، برو وسط لشگر، در آنجا شربت و حلوا که نمی دهند آ قا، تیر است و شمشیر است و دریکجا همین امیرالمؤمنین، می گوید دست از جنگ بردارید، دریکجا همین امیرالمومنین می گوید عثمان را نکش! بدتر از عثمان کیست؟ نکش! من امام تو هستم می گویم نکش. حالا می آیند توجیه می کنند نه آقا امیرالمومنین شوخی کردند، نه آقا! در باطن یک عده را تحریک کردند! نه آقا ... این حرفها چیست؟ چرا تهمت می زنید به امیر المؤمنین؟ چرا دروغ می گویی؟ حالا دیگر نوبت امام شده؟ می گوید نکش، نکش دیگر. اگر شما عثمان را نکشی در روز قیامت خدا به تو بگوید چرا نکشتی؟ می گویی امیرالمؤمنین به من کلک زد، می گویی آقا امیرالمؤمنین گفت دیگر خدا با تو کاری ندارد، کاری با تو ندارد. اما نه! اگر آمدی و کشتی. روز قیامت می گویی چی؟ نه این حکم ظاهرش بود حکم باطنش چیز دیگری بود! زبانش می گفت نکش اما باطنش می گفت: بکش! خدا هم می گوید چی؟ خیلی خب حالا ترتیبت را می دهیم.

تا بفهمی که ظاهر و باطن را درکجا به کار ببری. می اندازندش در جهنم، می گوید آی سوختم، می‌گوید نه، نسوختی، دروغ می گویی این یک ظاهر است باطنت نسوخته، می رود پایین، پدرم در آمد، نه، دروغ می گویی این ظاهری از ...، باطنت خیلی خوب است خنک است ....

خدا بلد است، رو دست ما را دارد، او رو دست ما را دارد، خیلی خوب، خیلی عالی. آن بنده ای به مقام عبودیت است که در خود، احساسی نداشته باشد، جان خودرا از کس دیگری بداند و این خیلی عوض می کند وضع انسان را، خیلی عوض می کند شما یک زیارت آن جوری بروید، یک زیارت این جوری بروید، می بینید چقدر تفاوتی دارد!

شما یک نماز آنطوری بخوانید، یک نماز این طوری بخوانید، ببینید چقدر فرق می کند؟ شما یک انفاق آنجوری کنید، یک انفاق اینطوری، ببینید چقدر فرق می کند؟ یعنی زندگی انسان می شود از اختیار انسان بیرون آمدن و اختیار را به خدا سپردن. این انفاق در مقام جان که البته باز نیاز به توضیحاتی دارد اما به نظر می رسد که دیگرفعلًا این مقدار برای این جلسه کفایت می کند.

انشاالله در جلسات بعد نسبت به موارد دیگری که انفاق در مسائل شخصیتی ودرمسائل شؤنی و کیفیت برخورد انسان با این مواردی که برایش پیش می آید و همین طور درمسائل عالی تروبالاتر به خواست و حول و قوه خدا مطرح خواهد شد.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد